

مقاله ۸۴

ازدواج و زندگی خانوادگی

ضرورت مادی ازدواج را پی افکنند، میل جنسی آن را آراست، مذهب آن را پذیرا شده و ستود، دولت خواستار آن گردید و آن را تحت قاعده در آورد، در حالی که در روزگاران بعد عشق در حال دگرگونی شروع به توجیه و تمجید از ازدواج به عنوان نیا و آفریننده مفیدترین و والاترین نهاد تمدن، کانون خانواده، نموده است. و ساختن خانواده باید مرکز و اساس تمامی تلاشهای آموزشی باشد.

زناشویی صرفاً یک عمل خود تداوم بخش است که با درجات متغیر خشنودی خاطر همراه است. ازدواج، ساختن کانون خانواده، عمدتاً یک امر خود نگهدارانه است و دلالت بر تکامل جامعه دارد. جامعه خود ساختار جمعی واحدهای خانواده است. افراد به عنوان کارگزاران سیاره‌ای بسیار گذرا هستند — در تکامل اجتماعی فقط خانواده‌ها نیروهای ماندگار هستند. خانواده کانالی است که از طریق آن رودخانه فرهنگ و دانش از یک نسل به نسل دیگر جریان می‌یابد.

خانه اساساً یک نهاد جامعه شناسانه است. ازدواج از همکاری در حفظ خود و شراکت در تداوم بخشیدن به خود، که در آن عنصر خشنودی خاطر عمدتاً فرعی است، سرچشمه یافت. با این وجود، خانه تمامی سه کارکرد اساسی وجود انسانی را در برمی‌گیرد، در حالی که ترویج حیات، آن را نهاد بنیادین بشری می‌سازد، و سکس آن را از تمامی فعالیتهای اجتماعی دیگر متمایز می‌سازد.

۱- پیوندهای بدوی دوتایی

ازدواج روی روابط جنسی بنا نهاده نشد. روابط جنسی جزو آن بود. انسان بدوی به ازدواج نیاز نداشت. وی بدون گرفتار کردن خود با مسئولیتهای همسر، فرزندان و خانه آزادانه در ارضای ولع جنسی خود افراط می‌کرد. زن به دلیل دل بستگی فیزیکی و احساسی به فرزند خود، به همکاری با مرد وابسته است، و این او را به حفظ ایمن کننده ازدواج وادار می‌کند. اما هیچ میل مستقیم بیولوژیک انسان را به ازدواج رهنمون نداشت — تا چه رسد که او را در آن نگاه دارد. عشق نبود که ازدواج را برای مرد جذاب نمود، بلکه گرسنگی غذایی که در ابتدا مرد بربری را به زن و پناهگاه بدوی که با فرزندان قسمت می‌شد جذب نمود.

ازدواج حتی به وسیله درک آگاهانه الزامات روابط جنسی انجام نپذیرفت. انسان بدوی هیچ ربطی بین زیاده روی در سکس و تولد متعاقب یک بچه نمی‌دید. زمانی در سراسر جهان اعتقاد بر این بود که یک باکره می‌تواند باردار شود. انسان بدوی در ابتدا چنین تصور می‌کرد که نوزادان در سرزمین روح ساخته می‌شوند. اعتقاد بر این بود که حاملگی نتیجه ورود یک روح، یک شیخ در حال شکل گیری، به زن می‌باشد. باور بر این بود که خوراک و چشم بد نیز می‌تواند در یک باکره یا زن ازدواج نکرده موجب حاملگی شود، در حالی که اعتقادات دوران بعد سرآغاز حیات را به نفس و به نور خورشید مربوط می‌ساخت.

بسیاری از مردمان دوران باستان اشباح را به دریا مربوط می‌ساختند، لذا باکره‌ها در کار حمام گرفتشان به اندازه زیادی محدود بودند. زنان جوان از حمام گرفتن در دریا در هنگام جذر و مد بارها ترسان تر بودند تا داشتن روابط جنسی. نوزادان ناقص یا نارس به عنوان بچه حیواناتی تصور می‌شدند که در نتیجه حمام گرفتن سهل‌انگارانه یا از طریق فعالیت نابکارانه روحی به بدن زن راه یافته بودند. البته انسانهای بربری خفه کردن چنین نوزادانی را در لحظه تولد چیز مهمی نمی‌پنداشتند.

اولین گام روشن بینانه با این اعتقاد آمد که روابط جنسی راه را برای روح باردار کننده به منظور ورود به زن باز می‌نمود. از آن هنگام انسان کشف نموده است که پدر و مادر هر دو به طور مساوی در اهدای عوامل زنده‌آرثی که موجب به وجود آمدن فرزند می‌شود نقش دارند. اما حتی در قرن بیستم بسیاری از والدین هنوز تلاش می‌کنند که فرزندان خود را نسبت به منشأ حیات انسانی ناآگاه نگاه دارند.

یک خانواده ساده به واسطه این واقعیت اطمینان می‌یافت که کارکرد تناسلی رابطه مادر-فرزند را در پی دارد. مهر مادری ذاتی است. آن همانند ازدواج منشأ در آداب و رسوم نداشت. مهر مادری در پستانداران تماماً ودیعه ذاتی ارواح یاور ذهن متعلق به جهان محلی می‌باشد و در توان و فداکاری همیشه با طول مدت دوران ناتوانی نوزادی موجودات به طور مستقیم متناسب است.

رابطه مادر و فرزند طبیعی، قوی و ذاتی است، و از این روزنان بدوی را ملزم می‌ساخت به بسیاری شرایط عجیب تن در دهند و سختیهای بیشماری را تحمل کنند. این عشق متأثر کننده مادری احساس در تنگنا قرار دهنده‌ای است که همیشه زن را در کلیه درگیریهایش با مرد در وضعیت شدیداً نامساعدی قرار داده است. حتی در آن، غریزه مادری در نوع بشر غالب نیست. آن ممکن است به وسیله بلند پروازی، خودخواهی و اعتقاد راسخ مذهبی خنثی شود.

در حالی که پیوند مادری-فرزندی نه زناشویی است و نه خانگی، هسته‌ای است که هردو اینها از آن سرچشمه گرفتند. پیشرفت بزرگ در تکامل ازدواج هنگامی آمد که این شراکتهای موقت آنقدر دوام آوردند که بتوانند اولاد حاصله را به وجود آورند و این ایجاد کانون خانواده بود.

صرف نظر از تضادهای این زوجهای دوران باستان، به رغم ناپایداری پیوند، شانس بقا به واسطه این شراکتهای مرد و زن به اندازه زیادی بهبود یافت. یک مرد و یک زن که همکاری می‌کنند حتی صرف نظر از خانواده و اولاد در بسیاری جوانب نسبت به دو مرد یا دو زن به اندازه بسیار زیادی برترند. این جفت شدن جنسها بقا را افزایش داد و درست آغاز جامعه بشری بود. تقسیم کار از روی جنسیت همچنین آسایش و شادی افزوده به وجود آورد.

۲- خانواده اولیه مادر سالار

خون ریزی دوره‌ای زن و از دست دادن بیشتر خون او در هنگام زایمان در ابتدا این تصور را به وجود آورد که خون خالق بچه (حتی جایگاه روح) می‌باشد و منشأ پیدایش ایده پیوند خونی روابط بشری گردید. در دوران باستان دودمان انسانها از تبار زن محسوب می‌شد. آن تنها بخش توارث بود که تماماً قطعی تلقی می‌گردید.

خانواده بدوی که از درون پیوند خونی غریبی بیولوژیک مادر و فرزند سرچشمه می‌یافت، به طور اجتناب ناپذیر یک خانواده مادر سالار بود، و بسیاری قبایل مدت‌ها به این توافق وفادار باقی ماندند. خانواده مادر سالار تنها گذار ممکن از مرحله ازدواج گروهی در میان عوام به زندگی بعدی و بهبود یافته خانگی خانواده‌های چند همسر و تک همسر پدر سالار بود. خانواده مادر سالار طبیعی و بیولوژیک بود. خانواده پدر سالار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است. تداوم خانواده مادر سالار در میان سرخپوستان آمریکای شمالی یکی از دلایل اصلی است که نشان

می‌دهد به چه سبب قبایل پیشرفته‌ایز کوا هرگز یک کشور واقعی نشدند. تحت آداب و رسوم خانواده مادر سالار مادر زن عملاً در منزل از اتوریتته کامل برخوردار بود. حتی برادران زن و پسرانشان در سرپرستی خانه از شوهر فعالتر بودند. پدران اغلب مطابق نام فرزندانشان از نو نامگذاری می‌شدند. قدیمی‌ترین نژادها اعتبار اندکی برای پدر قائل می‌شدند و به بچه به این صورت نگاه می‌کردند که در مجموع از تبار مادر است. آنها باور داشتند که بچه‌ها در اثر پیوند شبیه مادر هستند، یا این که به این دلیل بدین گونه «نشان شده‌اند» که مادر خواستار این بود که شبیه پدر باشند. بعدها، هنگامی که تعویض از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار انجام یافت، تعریف و تمجید به خاطر بچه تماماً نصیب پدر شد، و بسیاری از تابوهای اعمال شده بر زن حامله متعاقباً به شوهر وی نیز تعمیم یافتند. با نزدیک شدن زمان زایمان پدر آتی از کار دست می‌کشید، و در هنگام تولد بچه او به همراه همسر به تخت خواب می‌رفت، و برای سه تا هشت روز در استراحت باقی می‌ماند. زن ممکن بود روز بعد برخیزد و درگیر کار سخت شود، اما شوهر در تخت باقی می‌ماند تا مورد تهنیت واقع شود. این تماماً بخشی از آداب و رسوم اولیه بود که به منظور تثبیت حق پدر نسبت به فرزند طراحی شده بود.

در ابتدا رسم بود که مرد نزد کسان همسرش برود، اما در روز گاران بعد، پس از این که مرد بهای عروس را پرداخته یا روی آن به توافق رسیده بود، می‌توانست همسر و فرزندان خود را نزد مردم خود بازگرداند. گذار از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار ممنوعیتهای بی‌معنی برخی از انواع ازدواجهای پسر عموها و دختر عموها را روشن می‌سازد، در حالی که ازدواجهای دیگر که از نظر خویشاوندی هم سطح آنها هستند مورد تأیید می‌باشند.

باسپری شدن دوران آداب و رسوم شکارچی، وقتی که گله‌داری به انسان کنترل ذخیره عمده خوراک را داد، دوران خانواده مادر سالار به سرعت خاتمه یافت. آن به این دلیل ساده شکست خورد که نتوانست به طور موفقیت‌آمیز با خانواده جدیدتر پدر سالار رقابت نماید. قدرت جای داده شده در خویشاوندان مرد مادر نتوانست با قدرت متمرکز شده در شوهر - پدر رقابت نماید. زن با مجموعه تکالیف زایمان و اعمال اتوریتته مداوم و قدرت فزاینده خانگی متوازن نبود. فرا رسیدن ربودن همسر و خرید بعدی همسر، سپری شدن خانواده مادر سالار را تسریع کرد.

تغییر شگفت‌انگیز از خانواده مادر سالار به خانواده پدر سالار یکی از رادیکالترین و کاملترین تعدیلات دگرگون‌کننده‌ای است که تاکنون توسط نژاد بشری به انجام رسیده است. این تغییر به یکباره به ابراز اجتماعی بیشتر و ماجراجویی فزاینده خانوادگی انجامید.

۳- خانواده تحت تسلط پدر

ممکن است که غریزه مادری زن را به سمت ازدواج رهنمون ساخته باشد، اما نیروی برتر مرد به همراه نفوذ آداب و رسوم بود که عملاً زن را مجبور ساخت در پیوند زناشویی باقی بماند. زندگی چوپانی به خلق سیستم نوینی از آداب و رسوم، نوع پدر سالاری زندگی خانوادگی، متمایل بود، و اساس وحدت خانوادگی تحت آداب و رسوم گله‌داران و کشاورزی اولیه، اتوریتته بی‌چون و چرا و مطلق پدر بود. جامعه تماماً چه در سطح ملی یا خانوادگی از میان مرحله اتوریتته استبدادی یک نظام پدر سالاری عبور نمود.

احترام اندکی که در طی دوران عهد عتیق به جنس زن نثار می‌شد، یک انعکاس واقعی آداب و رسوم گله‌داران است. پدر سالاران عبرانی تماماً گله‌دار بودند، همانطور که به وسیله این گفتار قابل مشاهده است: «خداوند شبان

من است.»

اما مرد نباید برای بی‌مقدار پنداشتن زن در طول اعصار گذشته بیش از خود زن مورد ملامت قرار گیرد. او نتوانست در طول ایام بدوی از پذیرش اجتماعی برخوردار شود زیرا به شکل اضطرابی عمل نکرد. او یک قهرمان خارق‌العاده یا قهرمان در مواقع بحرانی نبود. حاملگی یک ناتوانی بارز در تقلا برای وجود بود. مهر مادری زنان را در دفاع از قبیله دچار نارسایی می‌کرد.

زنان بدوی همچنین از طریق تحسین و ستایش ستیزه‌جویی و قدرت مرد به طور ناخواسته خود را به او وابسته می‌کردند. این تمجید از جنگجو خودبینی مرد را بالا می‌برد، در حالی که به همان نسبت عزت نفس زن را کاهش می‌داد و او را وابسته‌تر می‌ساخت. یک اونیفورم نظامی هنوز احساسات زنانه را به شدت برمی‌انگیزد. در میان نژادهای پیشرفته‌تر زنان به اندازه مردان خیلی بزرگ یا خیلی قوی نیستند. زن از آنجا که موجود ضعیف‌تر بود، باتدبیرتر شد. او در همان اوان یاد گرفت روی دلربایی جنسی خود معامله کند. او هوشیارتر و محافظه‌کارتر از مرد شد، گرچه اندکی از ژرفای کمتری برخوردار بود. مرد در میدان جنگ و در شکار مافوق زن بود، اما در خانه زن معمولاً حتی از بدوی‌ترین مردها نیز بهتر فرماندهی کرده است.

گله‌دار برای بقا به رمه خویش نظر داشت، اما در طول این اعصار شبانی زن هنوز باید خوراک گیاهی فراهم می‌کرد. انسان بدوی از خاک دوری می‌کرد. آن در مجموع خیلی صلح‌آمیز و بسیار فاقد ماجراجویی بود. همچنین یک خرافه قدیمی وجود داشت که زنان می‌توانند گیاهان بهتری برویاند. آنها مادر بودند. امروزه در بسیاری قبایل عقب مانده، مردان گوشت می‌پزند، زنان سبزیجات، و هنگامی که قبایل بدوی استرالیا در حال شکار حیوان هستند، زنان هرگز به شکار تهاجم نمی‌کنند، ضمن این که یک مرد برای در آوردن ریشه گیاه خم نمی‌شود.

زن همیشه باید کار می‌کرده است. حداقل تا ایام امروز زن یک تولیدکننده واقعی بوده است. مرد معمولاً راه آسانتر را انتخاب کرده است، و این نابرابری در سراسر تمامی تاریخ نژاد بشر وجود داشته است. زن همیشه باربر بوده است. او اموال خانواده را حمل می‌کرد و مراقب بچه بود و بدین ترتیب دستان مرد را برای جنگیدن یا شکار آزاد می‌گذارد.

اولین آزادی زن هنگامی فرا رسید که مرد رضایت داد خاک را کشت کند، رضایت داد آنچه را انجام دهد که تا آن هنگام کار زن تلقی می‌شد. این یک گام بزرگ به جلو بود هنگامی که اسیران مرد دیگر کشته نمی‌شدند بلکه به عنوان برزگر به بردگی گرفته می‌شدند. این رهایی زن را به همراه آورد طوری که وی بتواند وقت بیشتری به خانه داری و آموزش و پرورش بچه اختصاص دهد.

تهیه شیر برای بچه به از شیر گرفتن زودرس نوزادان انجامید، و لذا به آوردن بچه‌های بیشتر به وسیله مادرانی که بدین گونه از نازایی موقت سابق خود رهایی می‌یافتند منجر می‌گشت، حال آن که استفاده از شیر گاو و شیر بز به اندازه زیاد مرگ و میر نوزادان را کاهش داد. پیش از مرحله گله‌داری جامعه، مادران کودکان را تا سن چهار و پنج سالگی شیر می‌دادند.

کاهش جنگ و ستیزه‌های بدوی به اندازه زیادی نابرابری بین بخشهای کاربر مینی جنسیت را تقلیل داد. اما زنان هنوز می‌بایست کار واقعی می‌کردند، در حالی که مردان وظیفه کشیک دادن را انجام می‌دادند. هیچ اردوگاه یا دهکده‌ای نمی‌توانست طی روز یا شب بی‌نگهبان باقی بماند، اما حتی این کار نیز از طریق اهلی کردن سگ کاهش یافت. در کل، آمدن کشاورزی اعتبار و موقعیت اجتماعی زن را افزایش داده است. حداقل این امر تا زمانی که مرد خودش به یک کشاورز تبدیل شد صحت داشت. و به محض این که مرد کشت زمین را مورد توجه قرار داد، فوراً بهبود زیادی در روشهای کشاورزی حاصل گشت، و تانسلهای پیاپی ادامه یافت. در شکار و جنگ مرد ارزش

سازماندهی را فرا گرفته بود، و این تکنیکها را به صنعت عرضه نمود، و بعدها هنگامی که بخش عمده کار زن را به عهده گرفت، به اندازه زیادی روشهای سطحی کاری او را بهبود بخشید.

۴- موقعیت زن در جامعه اولیه

در یک گفتار کلی، در طول هر عصر موقعیت زن یک ملاک نسبتاً خوب برای پیشرفت تکاملی ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی است، ضمن این که پیشرفت ازدواج خود یک معیار نسبتاً دقیق است که پیشرفتهای تمدن بشری را ثبت می‌کند.

موقعیت زن همیشه یک پارادکس اجتماعی بوده است. او همیشه یک مدیر زیرک مردان بوده است. او همیشه روی میل قویتر جنسی مرد برای منافع خود و برای پیشرفت خود سرمایه گذاری کرده است. او از طریق مبادله محیالانه روی دلربایی جنسی خود، اغلب قادر بوده است نیروی چیره‌ای روی مرد اعمال کند، حتی هنگامی که توسط او در بردگی رقت انگیز نگاه داشته می‌شده است.

زن اولیه برای مرد یک دوست، یار، معشوقه و شریک نبود، بلکه یک تکه مال، خدمتکار یا برده بود، و بعدها یک شریک اقتصادی، بازیچه و بچه‌آور بود. با این وجود، روابط صحیح و رضایت بخش جنسی همیشه عنصر انتخاب و همکاری را توسط زن به همراه داشته است، و این پیوسته به زنان باهوش نفوذ قابل ملاحظه‌ای فراتر از موقعیت بلافصل و شخصی‌شان، صرف نظر از وضعیت اجتماعی‌شان به عنوان یک جنس، داده است. اما این واقعیت که زن در تمامی مدت مجبور بود در تلاش برای کاهش بردگی خود به زیرکی متوسل شود، به عدم اعتماد و بدگمانی مرد کمک نمی‌کرد.

جنسها دشواری بزرگی در فهم یکدیگر داشته‌اند. مرد درک زن را مشکل می‌یافت، و به او با ترکیب عجیبی از بی‌اعتمادی جاهلانه و شیفتگی هراسان، اگر نه با بدگمانی و تحقیر، می‌نگریست. بسیاری از سنن قبیله‌ای و نژادی گرفتاری را متوجه هوا، پاندرایا نماینده دیگری از جنس زن می‌دانند. این روایات همیشه طوری تحریف می‌شدند که چنین به نظر رسانند که زن موجب مصیبت مرد شد. و این تماماً بی‌اعتمادی جهانی نسبت به زن را در گذشته نشان می‌دهد. در میان دلایلی که در حمایت از یک کهانت بی‌زن ذکر شده است، دلیل اصلی پستی زن بود. این واقعیت که بیشتر به اصطلاح جادوگران زنان بوده‌اند، شهرت باستانی جنس را بهبود نبخشید.

مردان مدت‌ها زنان را به عنوان موجوداتی عجیب و حتی غیرطبیعی به شمار می‌آورده‌اند. آنها حتی باور داشته‌اند که زنان روح ندارند. از این رو آنها از داشتن نام محروم می‌شدند. در طول روزگاران باستان از اولین رابطه جنسی با یک زن ترس بزرگی وجود داشت، لذا رسم شد که یک کاهن آمیزش جنسی اولیه را با یک دختر باکره داشته باشد. حتی تصور می‌شد که یک سایه زن نیز خطرناک می‌باشد.

روزگاری به زایمان به این صورت نگریسته می‌شد که زن را خطرناک و ناپاک می‌سازد. و بسیاری از آداب و رسوم قبیله‌ای مقرر می‌داشتند که یک مادر باید به دنبال تولد یک بچه تحت آیین مفصل پاک سازی قرار گیرد. به جز در میان آن گروههایی که شوهر در دراز کشیدن زایمان شرکت می‌کرد، از مادر آستن دوری ورزیده می‌شد و وی به حال خود رها می‌گشت. مردم دوران باستان حتی از به دنیا آوردن بچه در خانه اجتناب می‌کردند. سرانجام زنان پیراجازه یافتند در طول زایمان از مادر پرستاری کنند، و این کار منشأ حرفه مامایی گشت. در طول وضع حمل، در تلاش برای تسهیل زایمان چیزهای مضحک زیادی گفته و عمل می‌شد. رسم بود برای ممانعت از مداخله روح روی نوزاد آب مقدس پاشیده شود.

در میان قبایل غیرمختلط، زایمان نسبتاً آسان بود، و تنها دو یا سه ساعت را اشغال می‌کرد. این در میان نژادهای مختلط به ندرت بسیار آسان است. اگر یک زن در هنگام زایمان می‌مرد، به ویژه در طول زایمان دوقلوها، باور می‌رفت که وی گناهکار به زنا یا باروح است. بعدها، قبایل بالاتر به مرگ در زایمان به صورت خواست الهی نگاه می‌کردند. به چنین مادرانی اینطور نگریده می‌شد که برای یک هدف والا جان باخته‌اند.

به اصطلاح حجب و حیای زنان، در رابطه با پوشش آنها و در معرض دید قرار گرفتن شخص ناشی از ترس مفرط از دیده شدن در هنگام عادت ماهانه بود. شناسایی شدن بدین گونه یک گناه فاحش، زیرا با گذاشتن یک تابو بود. تحت آداب و رسوم روزگاران باستان، هر زن، از هنگام بلوغ تا پایان دوره بچه‌آوری هر ماه برای یک هفته کامل تحت قرنطینه کامل خانوادگی و اجتماعی قرار می‌گرفت. هر چیزی را که او لمس می‌کرد، روی آن می‌نشست یا روی آن دراز می‌کشید «نایاک» بود. مدت‌ها مرسوم بود که یک دختر را بعد از هر عادت ماهانه، در تلاش برای خارج ساختن روح خبیث از بدنش، به طور وحشیانه کتک زدند. اما هنگامی که یک زن سن بچه‌آوری را پشت سر می‌گذاشت، معمولاً به طور با ملاحظه‌تری با او رفتار می‌شد، و حقوق و امتیازات بیشتری به او داده می‌شد. با در نظر گرفتن تمامی اینها عجیب نبود که به زنان با دیده تحقیر نگریده می‌شد. حتی یونانیها زنان قاعده شده را یکی از سه دلایل ناپاکی می‌پنداشتند، دو تای دیگر گوشت خوک و پیاز سیر بودند. این تصورات روزگاران باستان هر چند ناخردانه بودند، قدری هم موجب کار نیک شدند. زیرا به زنان فزونکار، حداقل هنگامی که جوان بودند، برای استراحت مغتنم و تعمق سودمند، هر ماه یک هفته وقت می‌دادند. بدین ترتیب آنها می‌توانستند هوش و ذکاوت خود را برای بده و بستان با یاران مرد خود برای باقی اوقات تیز کنند. این قرنطینه زنان همچنین مردان را از زیادی روی جنسی حفظ می‌کرد، و بدین طریق به طور غیرمستقیم به محدود ساختن جمعیت و به افزایش کنترل خود مساعدت می‌کرد.

پیشرفت بزرگی به انجام رسید آنگاه که یک مرد حق کشتن همسرش را مطابق میلش از دست داد. به همین ترتیب، این یک گام به جلو بود هنگامی که یک زن توانست مالک هدایای عروسی شود. بعدها، او حق قانونی را برای مالکیت، کنترل و حتی تعیین تکلیف مال به دست آورد، اما او از حق داشتن مقام و منصب در کلیسای دولت مدت‌ها محروم بود. تا قرن بیستم میلادی و در آن قرن، با زن همیشه کم و بیش به صورت یک متعلقه رفتار شده است. او هنوز در سراسر کره زمین تحت کنترل مردان و از او رهایی نیافته است. حتی در میان مردمان پیشرفته، تلاش مرد برای حمایت از زن همیشه یک تصریح تلویحی برتری بوده است. اما زنان بدوی برای خود دلسوزی نمی‌کردند، همانطور که خواهان اخیراً رهایی یافته‌شان عادت به انجام آن دارند. آنها در مجموع نسبتاً شاد و راضی بودند. آنها جرأت نداشتند شیوه بهتر یا متفاوتی از وجود را تجسم کنند.

۵- زن تحت آداب و رسوم در حال تحول

زن در تداوم بخشیدن به خود با مرد برابر است، اما در شراکت در حفظ خود، در یک وضعیت آشکار نامساعدی دست به تلاش می‌زند، و این محدودیت حاملگی تحمیلی فقط به وسیله آداب و رسوم روشن تمدن پیشرو و به وسیله حس فزاینده کسب شده دادمندی انسان می‌تواند جبران شود.

همینطور که جامعه تکامل یافت، استانداردهای جنسی در میان زنان بالاتر رفت زیرا آنها از پیامدهای تخطی از آداب و رسوم جنسی بیشتر رنج می‌بردند. استانداردهای جنسی مرد صرفاً به کنده بهبود می‌یابند و آن در نتیجه حس محض آن انصافی است که تمدن مطالبه می‌کند. طبیعت هیچ چیز از انصاف نمی‌داند و زن را ناچار می‌سازد به تنهایی دردهای شدید زایمان را متحمل شود.

ایده‌امروزی برابری جنسی زیباست و شایسته‌ی یک تمدن در حال گسترش است، اما در طبیعت یافت نمی‌شود. هنگامی که زور رویه کار است، مرد بر زن سروری می‌کند. هنگامی که عدالت، صلح و انصاف بیشتر حکم فرماست، زن به تدریج از بردگی و تاریکی بیرون می‌آید. موقعیت اجتماعی زن به طور کلی با درجه نظامی‌گری در هر ملت یا عصر به طور معکوس تغییر کرده است.

اما مرد به طور آگاهانه یا عمدی حقوق زن را عصب نکرده که بعد به تدریج و باری میلی به او پس دهد. این تماماً یک رخداد ناخودآگاه و برنامه‌ریزی نشده تکامل اجتماعی بود. هنگامی که زمان برای زن به راستی فرارسید که از حقوق اضافه شده خود لذت ببرد، او آنها را به دست آورد، و این تماماً به رغم برخورد آگاهانه مرد بود. آداب و رسوم به کندی اما با قطعیت تغییر می‌یابند، طوری که آن تعدیلات اجتماعی را که بخشی از تکامل مستمر تمدن هستند فراهم سازند. آداب و رسوم پیشرو به کندی رفتار فزاینده‌تری نسبت به جنس مؤنث فراهم کردند. آن قبایلی که نسبت به آنها در قساوت باقی ماندند بقا نیافتند.

آدمیها و نودیها به طور فزاینده زنان را مورد شناسایی قرار دادند، و آن گروههایی که تحت تأثیر آندیهایی مهاجر قرار گرفتند به تأثیربایی از تعالیم عدنی در رابطه با جای زن در جامعه متمایل بودند. چینی‌ها و یونانیهای دوران باستان بهتر از بیشتر مردمان اطراف با زنان رفتار می‌کردند. اما عبرانیان به طور فزاینده‌ای نسبت به آنها بی‌اعتماد بودند. در غرب تحت دکتترین پولس که به مسیحیت وصل گردید، زن پیشرفت مشکلی داشته است، گرچه مسیحیت از طریق قرار دادن الزامات جنسی شدیدتر روی مرد آداب و رسوم را پیش برد. وضعیت زن تحت خوارسازی عجیب و غریبی که در اسلام به او وصل می‌شود اندکی کمتر از ناامیدانه است، و تحت تعالیم چندین مذهب دیگر شرقی او حتی وضعیتی بدتر دارد.

علم، نه مذهب، به راستی زن را آزاد ساخت. کارخانه مدرن بود که به طور عمده او را از محدوده خانه آزاد ساخت. تواناییهای فیزیکی مرد دیگر یک الزام حیاتی در مکانیسم جدید حفظ خود نبود. علم طوری شرایط زندگی را تغییر داد که دیگر نیروی مرد آنقدر برتر از نیروی زن نبود. این تغییرات به سمت رهایی زن از بردگی خانگی متمایل بوده‌اند و چنان موجب تغییر وضعیت او شده‌اند که او اکنون از درجه‌ای از آزادی شخصی و اراده جنسی که عملاً با مال مرد برابر است برخوردار است. روزگاری ارزش یک زن در برگیرنده توانایی او در تولید خوراک بود، اما اختراع و ثروت او را قادر ساخته است دنیای جدیدی خلق کند که بتواند در آن کار کرده داشته باشد - دنیای طننازی و دلربایی. بدین ترتیب صنعت در مبارزه ناخود آگاه و ناخواسته خود برای رهایی اجتماعی و اقتصادی زن پیروز شده است. و دوباره تکامل در انجام آن چه که حتی آشکار سازی آسمانی نتوانست انجام دهد موفق شده است.

واکنش مردمان روشن ضمیر در برابر آداب و رسوم غیر عادلانه‌ای که بر موقعیت زن در جامعه حاکم است به راستی همانند حرکت پاندول در حد افراطی آن بوده است. در میان نژادهای صنعتی زن تقریباً تمامی حقوق را دریافت کرده است و از بسیاری وظایف، نظیر خدمت نظامی، معاف است. هر آسان سازی تقلا برای وجود، بر رهایی زن افزوده است، و او از هر پیشرفتی به سوی تک همسری مستقیماً سود برده است. در هر تعدیل آداب و رسوم در تکامل تدریجی جامعه، فرد ضعیفتر همیشه منافع نامتناسب به دست می‌آورد.

در ایده‌آلهای ازدواج دو نفره زن سرانجام شناسایی، حرمت، استقلال، برابری و تحصیل کسب کرده است، اما آیا ثابت خواهد کرد که لایق تمامی این دستاوردهای نوین و بی سابقه می‌باشد؟ آیا زن امروزی به این دستاورد بزرگ رهایی اجتماعی با عاقل و باطل بودن، بی تفاوتی، تهی بودن و خیانت به همسر پاسخ خواهد گفت؟ امروزه،

در قرن بیستم، زن تحت آزمون حیاتی وجود طولانی خود در دنیا قرار دارد! زن شریک برابر مرد در تولید مثل نژادی می‌باشد، لذا به همین اندازه در تحقق تکامل نژادی مهم است. به همین ترتیب تکامل به طور فزاینده در جهت تحقق حقوق زنان کار کرده است. اما حقوق زنان به هیچ وجه حقوق مردان نیست. زن نمی‌تواند روی حقوق مرد کامیاب شود، همانطور که مرد نمی‌تواند روی حقوق زن موفق شود. هر جنس دنیای مشخص وجودی خود را دارد، به همراه حقوق خود در حیطه آن دنیا. اگر زن عملاً آرزوی بر خورداری از تمامی حقوق مرد را داشته باشد، دیر یا زود، رقابت بی‌امان و بی‌احساس قطعاً جای آن عیاری و ملاحظه خاص را که بسیاری زنان اکنون از آن بهره‌مند هستند، و به تازگی از مردان کسب کرده‌اند، خواهد گرفت. تمدن هرگز نمی‌تواند ورطه رفتاری بین جنسها را محو سازد. از دوره تادوره آداب و رسوم تغییر می‌کنند، اما غریزه هرگز. عاطفه ذاتی مادری هرگز اجازه نمی‌دهد زن رهایی یافته رقیب جدی مرد در صنعت شود. برای همیشه هر جنس در قلمرو خود متعالی باقی می‌ماند، قلمروهایی که به وسیله ناهمسانی بیولوژیک و به وسیله عدم تشابه ذهنی تعیین می‌شوند. هر جنس همیشه دنیای خاص خود را خواهد داشت، گرچه دو دنیا پیوسته در هم تداخل خواهند نمود. فقط در زمینه اجتماعی مردان و زنان در شرایط برابر رقابت خواهند کرد.

۶- شراکت مرد و زن

میل شدید به تولید مثل به طور پیوسته مردان و زنان را برای بقای خود نزد هم می‌آورد، اما به تنهایی، باقی ماندن آنها را با یکدیگر در چهارچوب همکاری متقابل، که بنیان خانواده است، تضمین نمی‌کند. هر نهاد موفق بشری آنتاگونیسمهای مربوط به منفعت شخصی را که در جهت هماهنگی عملی کاری تنظیم شده‌اند دربر می‌گیرد، و خانه‌داری نیز استثنا نیست. ازدواج، اساس ساختن کانون خانواده، بالاترین تبلور آن همکاری آنتاگونیستی است که اغلب تماسهای طبیعت و جامعه را تعیین و یزگی می‌نماید. تضاد اجتناب ناپذیر است. زوج یبایی فطری و طبیعی است. اما ازدواج بیولوژیک نیست، اجتماعی است. شهوت نزد هم آمدن مرد و زن را تضمین می‌کند، اما غریزه ضعیفتر پدران و مادران و آداب و رسوم اجتماعی آنها را با هم نگاه می‌دارد.

مرد و زن عملاً دو نوع متنوع یک نوع بشر محسوب می‌شوند که در پیوند نزدیک و صمیمانه زندگی می‌کنند. دیدگاهها و تمامی واکنشهای زندگی آنان اساساً متفاوت است. آنها تماماً از درک کامل و واقعی یکدیگر عاجزند. فهم کامل بین جنسها دست یافتنی نیست.

زنان به نظر می‌رسد از درون نگری بیشتری نسبت به مردان برخوردارند، اما همچنین به نظر می‌رسد تا اندازه‌ای از مردان کمتر منطقی هستند. زن، با وجود این، همیشه حامل شاخص اخلاقی و رهبر معنوی نوع بشر بوده است. دستی که گهواره را می‌جنباند هنوز با سرنوشت دوستی برقرار می‌کند.

تفاوتهای طبیعت، واکنش، دیدگاه، و اندیشه بین مردان و زنان، دور از نگرانی سببی، هم به طور فردی و هم به طور جمعی، باید برای نوع بشر بسیار سودمند تلقی شوند. بسیاری از انواع مخلوقات جهان در حالات دوگانه تجلی شخصیت خلق شده‌اند. در میان انسانها، فرزندان ماتریال و میدسونایتیها، این تفاوت به صورت مرد و زن توصیف شده است. در میان فرشتگان سراف، کروپ و یاران مورانشیا، آن مثبت یا فعال و منفی یا منفعل نامگذاری شده است. چنین پیوندهای دوگانه به اندازه زیادی بر تنوع می‌افزاید و بر محدودیتهای ذاتی چیره می‌شود، حتی

همانطور که برخی پیوندهای سه‌گانه در سیستم بهشت - هاونا چنین می‌کنند. مردان و زنان در دوران زندگانی مورانشیایی و معنوی، و نیز انسانی خویش به یکدیگر نیاز دارند. تفاوت‌های دیدگاهی بین مرد و زن ادامه می‌یابد، حتی فراتر از زندگانی اول و در سراسر صعودهای جهان محلی و فوق کائنات. و حتی در هاونا، رهنوردانی که روزگاری مرد و زن بودند هنوز در صعود بهشتی به یکدیگر کمک خواهند کرد. هرگز، حتی در سپاه ابدیت، مخلوق تا آن حد دگرگون نخواهد شد که روندهای شخصیتی را که انسانها مرد و زن می‌نامند محو سازد. همیشه این دو تنوع اساسی نوع بشر به مسحور کردن، برانگیختن، تشویق و کمک کردن به یکدیگر ادامه خواهند داد. آنها همیشه در حل مشکلات بغرنج جهان و فائق آمدن بر دشواریهای پیچیده کیهانی به همکاری متقابل وابسته خواهند بود.

در حالی که جنسها هرگز نمی‌توانند کاملاً به درک یکدیگر امید داشته باشند، آنها به طور مؤثر تکمیل کننده یکدیگر هستند، و گرچه همکاری خود اغلب کم و بیش شخصاً آنتاگونیستی است، قادر است جامعه را حفظ کند و در آن باز تولید ایجاد نماید. ازدواج نهادی است که برای حل و فصل تفاوت‌های جنسی طراحی شده است، و در این اثنا موجب تداوم تمدن شده و تولید مثل انسان را تضمین می‌نماید. ازدواج مادر تمامی نهادهای بشری است، زیرا مستقیماً به بنیان نهادن خانواده و حفظ خانواده، که اساس ساختاری جامعه است، می‌انجامد. خانواده به گونه‌ای حیاتی به مکانیسم حفظ خود متصل است. آن تنها امید تداوم نژادی تحت آداب و رسوم تمدن می‌باشد، ضمن این که در عین حال به مؤثرترین وجه برخی از رضایت بخش‌ترین اشکال رضای خاطر را فراهم می‌سازد. خانواده بزرگترین دستاورد خالص بشری می‌باشد که تکامل روابط بیولوژیک مرد و زن را با روابط اجتماعی شوهر و زن ترکیب می‌نماید.

۷- ایده‌آلهای زندگی خانوادگی

آمیزش جنسی غریزی است و فرزندان حاصل طبیعی آن هستند، و بدین ترتیب خانواده به طور اتوماتیک پا به عرصه وجود می‌گذارد. همچون خانواده‌های نژاد یا ملت، جامعه آن نیز به وجود می‌آید. اگر خانواده‌ها خوب باشند، جامعه نیز به همین ترتیب خوب است. ثبات بزرگ فرهنگی مردمان یهودی و چینی در استحکام گروههای خانوادگی آنان نهفته است.

غریزه زن برای دوست داشتن و مراقبت فرزندان موجب شد او طرف علاقمند به ترویج ازدواج و زندگی بدوی خانوادگی شود. مرد فقط از طریق فشار آداب و رسوم و سنن اجتماعی بعد ناچار به ساختن خانواده شد. او به این دلیل در علاقمند شدن به برقراری ازدواج و خانواده کند بود که عمل جنسی هیچ پیامدهای بیولوژیکی برای او به بار نمی‌آورد.

ارتباط جنسی طبیعی است، اما ازدواج اجتماعی است و همیشه به وسیله آداب و رسوم تحت قاعده در آمده است. آداب و رسوم (مذهبی، اخلاقی و نیک کرداری) به همراه مالکیت، غرور، و آیین جوانمردی نهادهای ازدواج و خانواده را تثبیت می‌کنند. هرگاه آداب و رسوم دستخوش تغییر می‌شوند، ثبات نهاد کانون خانواده - ازدواج نیز دچار نوسان می‌شود. ازدواج اکنون در حال گذار از مرحله مالکیت و ورود به دوره شخصی است. سابقاً مرد به این علت از زن محافظت می‌کرد که زن جز و اموال او بود و زن به همین دلیل از او اطاعت می‌نمود. این سیستم صرف نظر از خوب یا بد بودن آن ثبات فراهم می‌کرد. اکنون، زن دیگر به صورت مال تلقی نمی‌شود، و آداب و رسوم جدیدی در حال ظهور هستند که برای تثبیت نهاد ازدواج - خانواده طراحی شده‌اند:

۱- نقش جدید مذهب - این آموزش که تجربه پدری و مادری ضروری است، ایده به وجود آوردن شهروندان

کیهانی، فهم بسیط امتیاز زاد و ولد کردن — دادن فرزند به پدر.

- ۲- نقش جدید دانش — تولید مثل دارد بیشتر و بیشتر داوطلبانه و منوط به کنترل انسان می شود. در روزگاران باستان فقدان فهم، آمدن فرزندان را در غیاب تمایل کامل به آن تضمین می کرد.
- ۳- عملکرد جدید گیرایی لذت — این یک عامل جدید را به بقای نژادی وارد می کند. انسان باستان فرزندان ناخواسته را رها می کرد تا بمیرند. انسانهای امروز از داشتن آنها امتناع می کنند.
- ۴- بهبود غریزه پدرانه و مادرانه — اکنون هر نسل تمایل به حذف آن افرادی از جریان تولید مثل نژادی را دارد که در آنها غریزه پدرانه و مادرانه آنقدر قوی نیست که تولید مثل فرزندان، والدین آتی نسل بعد، را تضمین نماید.

اما تاریخ خانواده به عنوان یک نهاد، یک شراکت بین یک مرد و یک زن، به طور مشخص به روزگاران دلمیشیا، در حدود نیم میلیون سال پیش، باز می گردد. رسوم تک همسرانه اندان و نوادگان بلافصل او مدت‌ها پیش از آن ترک شده بودند. با این وجود، پیش از روزگاران نودیها و آدمیهای دوران بعد، زندگی خانوادگی چیزی نبود که بتوان به آن مباحث کرد. آدم و حوا نفوذی پایدار روی تمامی نوع بشر اعمال کردند. برای اولین بار در تاریخ کره زمین مشاهده شد مردان و زنان در کنار هم در باغ عدن کار می کردند. ایده آلهای عدنی، تمامی افراد خانواده به عنوان باغبان، یک ایده جدید در یورنیشیا بود.

خانواده اولیه یک گروه همبسته کاری را که شامل بردگان نیز می شد در بر می گرفت که همگی در یک اقامتگاه زندگی می کردند. ازدواج و زندگی خانوادگی همیشه همسان نبوده‌اند، اما به علت ضرورت به طور تنگاتنگ به هم وابسته بوده‌اند. زن همیشه خانواده مختص به خود را می خواست، و سرانجام نیز به خواسته خود دست یافت.

عشق به فرزند تقریباً جهانی است و برای بقا ارزش ویژه‌ای دارد. مردمان دوران باستان همیشه منافع مادر را فدای بهروزی فرزند می کردند. یک مادر اسکیمو حتی هنوز نوزادش را به جای شستن می لیسید. اما مادران بدوی فقط هنگامی که فرزندانشان خیلی جوان بودند به آنها خوراک می دادند و از آنها مراقبت می کردند. آنها همانند حیوانات به محض این که فرزندانشان بزرگ می شدند، آنها را بیرون می کردند. پیوندهای پایدار و مداوم بشری هرگز روی عاطفه بیولوژیک صرف بنا نشده‌اند. حیوانات فرزندان خود را دوست دارند. انسان — انسان متمدن — فرزندان بچه‌های خود را دوست دارد. هر چه تمدن والاتر باشد، شادی والدین در پیشرفت و موفقیت بچه‌ها بیشتر است، و بدین ترتیب درک نوین و والاتر نام غرور پا به عرصه وجود می گذارد.

خانواده‌های بزرگ در میان مردمان دوران باستان لزوماً پرعاطفه نبودند. فرزندان زیادی طلب می شدند، زیرا:

- ۱- آنها به عنوان کارگر ارزشمند بودند.
- ۲- آنها تضمین دوران کهنسالی بودند.
- ۳- دختران فروختنی بودند.
- ۴- غرور خانوادگی مستلزم بسط نام بود.
- ۵- پسران موجب ایمنی و دفاع می شدند.
- ۶- ترس از شیخ موجب هراس از تنهایی می شد.
- ۷- برخی مذاهب داشتن فرزند را لازم می دانستند.

پرستشگران نیاکان ناکامی در داشتن پسران را بالاترین مصیبت برای تمام عمر و ابدیت می پندارند. آنها بالاتر

از همه چیزهای دیگر به این علت مایلند پسر داشته باشند که پسران در جشنهای پس از مرگ وظایف صاحب منصبان را به انجام رسانند و قربانیهای لازم را برای پیشرفت روح در سرزمین ارواح اهدا کنند.

در میان انسانهای بدوی دوران باستان، انضباط فرزندان بسیار زود آغاز شد، و بچه به زودی دریافت که نافرمانی به معنی ناکامی یا حتی مرگ بود، همانطور که برای حیوانات چنین بود. حمایتی که تمدن از بچه در قبال بیامدهای طبیعی رفتار ابلهانه به عمل می آورد به نافرمانی امروزی بسیار کمک می کند.

بچه های اسکیموها صرفاً به این دلیل با انضباط و اصلاح آنچنان اندکی رشد می کنند که به طور طبیعی حیوانات کوچک مطیع هستند. بچه های انسانهای سرخ و زرد، هر دو، تقریباً به طور برابر مطیع هستند. اما در نژادهایی که میراث آندی دارند، بچه ها خیلی سر به راه نیستند. این جوانان پر تخیل تر و جسورتر به آموزش و انضباط بیشتری نیاز دارند. مشکلات امروزی آموزش و پرورش بچه به جهت زیر به طور فزاینده دشوار هستند:

- ۱- درجه زیاد آمیختگی نژادی.
- ۲- تحصیلات تصنعی و سطحی.
- ۳- ناتوانی بچه در کسب آموزش از طریق تقلید از والدین - والدین بیشتر اوقات از صحنه خانواده غایب هستند.

ایده های قدیمی انضباط خانواده بیولوژیک بودند، و ناشی از این ادراک بودند که والدین به وجود آورنده هستی بچه بودند. آرمانهای پیشرو زندگی خانوادگی به این مفهوم راه می برند که آوردن یک بچه به دنیا، به جای اعطای برخی حقوق پدرانه و مادرانه، مستلزم بالاترین مسئولیت وجود بشری است.

تمدن تمامی مسئولیتها را به عهده والدین می گذارد، و تمامی حقوق را به فرزند می دهد. احترام فرزند به پدر و مادرش ناشی از آگاهی به وظیفه والدین در بچه آوردن نیست، بلکه به طور طبیعی در نتیجه توجه، آموزش و بذل عطوفتی به وجود می آید که در بیاری رسانیدن به بچه برای پیروزی در نبرد زندگی با مهربانی به نمایش در می آید. پدر و مادر واقعی در گیر یک خدمت روحانی مداوم هستند که فرزند عاقل از آن قدردانی و سپاسگزاری می کند.

در عصر صنعتی و شهری کنونی نهاد ازدواج در امتداد خطوط نوین اقتصادی در حال دگرگونی است. زندگی خانوادگی بیشتر و بیشتر پرهزینه شده است، در حالی که فرزندان، که در سابق یک سرمایه بودند، مسئولیتهای اقتصادی شده اند. اما امنیت تمدن خود هنوز متکی به تمایل در حال رشد یک نسل برای سرمایه گذاری در رفاه نسل بعد و نسلهای آینده می باشد. و هر تلاشی برای انتقال مسئولیت والدین به دولت یا سازمان مذهبی برای بهروزی و پیشرفت تمدن انتحاری است.

ازدواج، به همراه بچه ها و زندگی متعاقب خانوادگی، برانگیزاننده بالاترین پتانسیلها در طبیعت بشر است و به طور همزمان مسیر ایده آل را برای ابراز این ویژگیهای برانگیخته شده شخصیت انسانی فراهم می سازد. خانواده تداوم بیولوژیک نوع بشر را تأمین می کند. خانه صحنه طبیعی اجتماعی است که در آن اخلاقیات برادری خونی می تواند به وسیله فرزندان در حال رشد کسب شود. خانواده واحد بنیادین برادری است که در آن والدین و فرزندان آن دروس شکیبایی، نوع دوستی، مدارا و گذشت را که بسیار برای تحقق برادری در میان تمامی انسانها ضروری است فرا می گیرند.

اگر نژادهای متمدن بیشتر به طور کلی به کارکردهای مشورتی خانوادگی آندبها بازگشت کنند، جامعه انسانی به اندازه زیادی بهبود می یابد. آنها شکل پدر سالارانه یا استبدادی سرپرستی خانوادگی را حفظ نکردند.

آنها خیلی برادرانه و همیارانه بودند، و به طور آزادانه و صریح هر پیشنهاد و مقررات مربوط به خانواده را مورد بحث قرار می دادند. برخورد آنها در کلیه امور مربوط به سرپرستی خانواده شان به طور ایده آل برادرانه بود. در یک خانواده ایده آل عاطفه فرزند و پدر-مادری، هر دو، از طریق فداکاری برادرانه قوی تر می شود.

زندگی خانوادگی نیای اخلاقیات حقیقی، تبار خودآگاهی وفاداری به وظیفه می باشد. پیوندهای تحمیلی زندگی خانوادگی از طریق اجبار در تعدیل نیازمند نسبت به شخصیت های دیگر و متنوع، شخصیت را ثبات می دهد و رشد آن را برمی انگیزد. اما حتی اضافه بر آن، یک خانواده واقعی - یک خانواده خوب - طرز برخورد آفریننده را نسبت به فرزندانش به تولید مثل کنندگان پدر و مادر آشکار می سازد، ضمن این که در همان حال چنین والدین واقعی اولین باز نمود از یک سلسله طولانی از آشکارسازیهایی بالا رونده را در رابطه با عشق پدر بهشتی نسبت به تمامی فرزندان جهان به نمایش می گذارد.

۸ - مخاطرات خشنودی خاطر

تهدید بزرگ بر علیه زندگی خانوادگی موج بالا رونده بیم آفرین خشنودی خاطر، شیدایی امروزی لذت است. انگیزه اصلی برای ازدواج اقتصادی بود، جاذبه جنسی نقش ثانویه داشت. ازدواج که بر حفظ خود بنا شده است، به تداوم خود انجامید و به طور همزمان یکی از مطلوبترین اشکال خشنودی خاطر را فراهم ساخت. آن تنها نهاد جامعه بشری است که تمامی سه انگیزه بزرگ را برای زندگی در بر می گیرد.

در ابتدا، مالکیت نهاد اساسی حفظ خود بود، در حالی که ازدواج به عنوان نهاد منحصر به فرد تداوم خود عمل می کرد. اگر چه ارضای با خوراک، بازی و مزاح، به همراه زیاده روی گهگاه جنسی ابزار خشنودی خاطر بودند، این یک واقعیت است که آداب و رسوم در حال تکامل نتوانسته اند هیچ نهاد بارز خشنودی خاطر به وجود آورند. و به سبب این ناکامی در ساختن تکنیکهای ویژه مسرت بخش لذت بردن است که تمامی نهادهای بشری کاملاً آکنده از این لذت طلبی هستند. انباشت مال دارد ابزاری برای افزایش تمامی اشکال خشنودی خاطر می شود، در حالی که به ازدواج اغلب فقط به عنوان وسیله ای برای کسب لذت نگریسته می شود. و این فزون طلبی، این لذت شیفتمندی همه جا گستر، اکنون در بر گیرنده بزرگترین تهدیدی است که تاکنون نهاد تکاملی اجتماعی زندگی خانوادگی، خانه، را مورد تهاجم قرار داده است.

نژاد بنفش یک ویژگی نوین و صرفاً به طور ناقص تحقق یافته را به تجربه نوع بشر عرضه نمود - غریزه بازی کردن به همراه حس مزاح. این غریزه تا اندازه ای در سنگیکها و اندانیها وجود داشت، اما تیره آدمی این گرایش بدوی را به شکل پتانسیل لذت، یک شکل نوین و ستایش شده خشنودی خاطر ارتقا داد. نوع اساسی خشنودی خاطر، جدا از فرو نشاندن گرسنگی، ارضای جنسی است، و این شکل از لذت جسمانی از طریق آمیختگی سنگیکها و آندپها به اندازه فوق العاده زیاد به اوج رسید.

خطری واقعی در ترکیب بی قراری، کنجکاو، ماجراجویی و ویژگی لذت طلبی - بی خیالی در نژادهای بعد از آندی وجود دارد. میل وافر روح نمی تواند با لذتهای فیزیکی ارضا شود. عشق به خانواده و فرزندان از طریق پیگرد نایخردانه لذت افزایش نمی یابد. اگر چه شما منابع هنر، رنگ، صدا، ریتم، موسیقی و زینت دادن شخص را کاملاً به مصرف رسانید، نمی توانید امیدوار باشید از طریق آنها روان را تعالی بخشید یا روح را تغذیه کنید. فیس و مد نمی توانند در خدمت ساختن خانواده و آموزش و پرورش فرزند در آیند. غرور و چشم و همچشمی در بهبود کیفیتهای بقای نسلهای آینده ناتوان هستند.

موجودات در حال پیشرفت آسمانی همگی از استراحت و خدمت هدایت کنندگان بازگشت بهره مند هستند. تمامی تلاشها برای فراهم آوردن تفریح سالم و درگیری در بازی تعالی بخش درست هستند. خواب روح انگیز،

استراحت، تفریح و تمامی سرگرمیهایی که از ملالت یکنواختی پیشگیری می‌کنند سودمند هستند. بازیهای رقابتی، داستان‌سرایی و حتی طعم‌گذاری خوب ممکن است به عنوان اشکال خشنودی خاطر به کار گرفته شوند. (هنگامی که شما برای طعم دادن به خوراک از نمک استفاده می‌کنید، درنگ کنید و در نظر داشته باشید که برای تقریباً یک میلیون سال انسان فقط از طریق فرو کردن غذای خود در خاکستر می‌توانست نمک به دست آورد.)

بگذارید انسان از وجود خود لذت ببرد. بگذارید نژاد بشری از هزار و یک طریق لذت بیابد. بگذارید نوع بشر تکاملی تمامی اشکال مشروع خشنودی خاطر، میوه‌های تقلائی طولانی رو به بالای بیولوژیک، را کاوش کند. انسان برخی از شادیه‌ها و لذتهای امروزی خود را کاملاً در اثر تلاش کسب کرده است. اما به خوبی به هدف مقصد نهایی بنگرید! اگر لذتها در نابودی مالکیت، که به نهاد حفظ خود تبدیل شده است، موفق شوند، به راستی انتحاری هستند، و اگر خشنودی خاطر موجب فرو پاشی ازدواج، زوال زندگی خانوادگی و نابودی خانه، که دستاورد عالی تکاملی انسان و تنها امید بقای تمدن می‌باشد، شود، به راستی یک بهای مرگبار را هزینه کرده است.

[عرضه شده توسط رئیس فرشتگان سراف که در یورنشیا ساکن است.]